

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه بیست و ششم

۱۳۹۳/۹/۱۰

عقل کلی یاب

برای دست‌یابی به مفاهیم کلی، کنش عقلی دیگری لازم است. عنوان «کلی‌یاب» را برگزیده‌ایم، نه «کلی‌ساز»؛ زیرا بسطی که این عقل در مفهوم می‌دهد، از آن‌روست که مشاهده می‌کند.

نکته اصلی این است که روند کلی‌یابی چگونه است. شهود، جزئی است و مفهومی که عقل تحلیلی بر اساس شهود انتزاع می‌کند نیز جزئی است. عقل کنشی دارد که مفهوم جزئی را به کلی تبدیل می‌کند. با شهود، وحدت و تشخیص جزئی را می‌یابیم و عقل تحلیلی مفاهیم وحدت و تشخیص جزئی را انتزاع می‌کند. اما وحدت کلی و تشخیص کلی چگونه حاصل می‌شود؟ برای تبیین این فرایند، دو راه را مطرح می‌کنیم و معتقدیم که راه دوم صحیح است.

راه اول، که نامعتقدان به شهود عقلی هم می‌توانند آن را بپذیرند، این است که با جدا کردن خصوصیات مفاهیم جزئی، مفاهیم کلی ادراک می‌شود.

پس از فراهم آمدن مفهوم وحدت جزئی، می‌یابیم که در دل آن، اصل وحدت را نیز فی‌الجمله یافته‌ایم. عقل تحلیلی و انتزاعی، پس از انتزاع مفهوم جزئی، مانند وحدت جزئی، مرحله دیگری را هم طی می‌کند و به اصل ذات این مفهوم جزئی، و نه جزئیتش، می‌نگرد. در این مرحله، ذات وحدت بدست می‌آید، که کلی است. درحقیقت با یافتن مفهوم جزئی وحدت، ذات وحدت یافت شده است، تنها کاری که باید کرد این است که ذات را از جزئیت رها کرد.^۱ بنابراین مطابق این توضیح، دریافت مفهوم کلی در دو مرحله و توسط عقل تحلیلی (انتزاعی) انجام می‌شود. از مفهوم جزئی حصولی، به مفهوم کلی حصولی رسیدیم.

البته باید در جای خود توضیح داد که در این فرایند، نوعی انتقال وجود دارد، (انتقال از جزئی به کلی)؛ یعنی در حوزه تصورات هم نوعی انتقال وجود دارد، چنان‌که در کار عقل استدلالی (انتقالی) در حوزه تصدیقات، انتقال وجود دارد.

۱. ما تعبیر «رها سازی» را به کار می‌بریم. مشائیان از این فرایند به «تقشیر» تعبیر می‌کرده‌اند، که چندان مناسب نیست.

راه دوم، بر پایه پذیرش شهود عقلی است، و تبیین بهتری است. در شهود عقلی، وحدت شیء را می‌یابیم. عقل تحلیلی مفهوم وحدت جزئی را از شهود برمی‌گیرد و انتزاع می‌کند. اما گفتیم که در ساحت شهود، «فهم شهودی» روی می‌دهد. نیز این فهم در یک سطح نمی‌ایستد، بلکه به برخی از لوازم مشهود (چه ایجابی و چه سلبی) نیز تعلق می‌گیرد. حال می‌گوییم فهم شهودی در موطن شهود، «فرد بالذات» را نیز می‌یابد. فرد بالذات حظی از کلیت دارد. عقل تحلیلی علاوه بر وحدت جزئی، به دلیل فهمی که از فرد بالذات حاصل شده، ذات وحدت را نیز برمی‌گیرد و انتزاع می‌کند. بنابراین عقل تحلیلی این دو امر را که در فهم شهودی هست، باز می‌کند؛ هم مفهوم جزئی را و هم ذات آن را. بنابراین مطابق این تبیین، از دل همان فهم شهودی، به کلیت می‌رسیم. عقل تحلیلی کلیت را می‌یابد، اما آن را از شهود و فهم شهودی برمی‌گیرد. عقل تحلیلی فرد بالذات را هم انتزاع می‌کند که حظی از کلیت دارد. در اینجا روندی انتقالی طی می‌شود تا مفهوم کلی حاصل شود، که در جای خود باید به توضیح آن پردازیم.

نخست باید درباره «فرد بالذات» توضیحی بدهیم. فرد بالذات، امری اعتباری و ذهنی نیست؛ بلکه امری است که خارج تحمل آن را دارد. برای نمونه، مفهوم کلی انسان را در نظر بگیرید. شخصی مانند زید، فرد انسان است. آیا زید با تمام خصوصیاتش فرد انسان است؟ چه چیزی در زید هست که او را فرد انسان قرار می‌دهد؟ از آنجاکه تمام ویژگی‌هایی را که انسان را انسان می‌کند، در زید می‌یابیم، او را فرد انسان می‌خوانیم. زید انسان است، اما نه از آن‌رو که قد و وزن و رنگ خاصی دارد. ویژگی‌های انسان، که مثلاً جسم نامی حساسی که با اراده حرکت می‌کند و ناطق (= اندیشنده) است، در زید وجود دارد و از این‌رو، او فرد انسان است. زید ذات انسان را داراست، و به سبب داشتن همین ذات است که او انسان است. همین ذات انسانیت که در زید هست، فرد بالذات انسان است. فرد بالذات، حقیقتاً نمونه‌ای از ذات است؛ همان ذات است که در این مصداق جزئی پیاده شده است. بنابراین فرد بالذات امری کلی نیست، جزئی است، و فرد و مصداق حقیقی مفهوم کلی است.^۱ به بیانی دیگر، فرد حقیقی مفهوم کلی انسان، انسانیتی است که در زید هست، و انسانیت زید، فرد بالذات انسان است. [دیگر خصوصیات زید، ربطی به انسانیت او ندارد. زید از آن‌جهت که جسم خاصی است، البته اندازه و حجم و وزن خاصی دارد، اما از آن‌جهت که انسان است، دارای این امور نیست. فرد بالذات، همان کلی است، اما جزئی شده آن، و مفهوم کلی همان فرد بالذات است، اما کلی شده آن.] فرد بالذات، نمونه جزئی ذات شیء است؛ ذات شیء است در ضمن یک نمونه خاص.

۱. [در تعبیر «فرد بالذات»، بالذات در برابر بالعرض است، به معنای حقیقی در برابر مجازی.]

فرد بالذات در خارج هست. هنگامی که فهم شهودی به شیئی تعلق گرفت، فرد بالذات هم شهود می‌شود. البته ممکن است برخی برای فهم فرد بالذات نیاز به مشاهده چند مصداق داشته باشند؛ یعنی گاه عقل باید قوت لازم را بیابد تا به چنین فهمی دست یابد. اما عقلی که قوت یافته، با مشاهده یک مصداق، به فهم فرد بالذات می‌رسد.

بنابراین فرد بالذات در ضمن فرد خارجی یافت می‌شود. پس از این، عقل تحلیلی، فرد بالذات را، که نمونه‌ای از ذات است، از نمونه‌بودن جدا می‌کند و خود ذات را انتزاع می‌کند و از فرد بالذات به ذات منتقل می‌شود. اشاره کردیم که مشائیان این روند را «تقشیر» می‌خوانند، که صحیح نیست. به تعبیر ملاصدرا، باید این روند را «انتقال» دانست. اساساً بعد از تقشیر، یعنی کنار زدن خصوصیات و مشخصات یک فرد خارجی، به فرد بالذات می‌رسیم، نه مفهوم کلی. امر کلی دارای رهایی و اطلاق است و امر جزئی تقشیر شده، هنوز چنین نیست. در این روندی که مشائیان معرفی کرده‌اند، خلط میان ذهن و عین وجود دارد. ذات جزئی و نمونه‌ای جزئی از ذات را همان ذات کلی در نظر می‌گیرند. به تعبیر ملاصدرا، یافتن کلی از جزئی، نوعی انتقال است از دنیا به آخرت.^۱ فرد بالذات همان کلی نیست، و باید روندی طی شود تا عقل از فرد بالذات، به کلی، که ذات خالص و رها است، منتقل شود. در فرد بالذات، ذات نهفته است، اما باید از ساحت فرد بالذات هم دست بشویم تا بتوانیم به کلی دست بیابیم. می‌توان چنین نیز تعبیر کرد: انتقال از فرد بالذات به کلی، انتقال از مرحله یافت وهمی به مرحله یافت عقلی است. عقلی که جزئی را می‌یابد، عقل ساقط یا وهم است. عقل ساقط باید به عقل صائد ارتقا یابد.^۲ بنابراین نوعی انتقال و صعود معرفتی لازم است تا کلی درک شود.^۳

فلسفه فطوت

۱. این نکته توضیح می‌طلبد و مبانی هستی‌شناختی ویژه‌ای دارد که اکنون مجال پرداختن به آن نیست.
۲. ملاصدرا به تبع محقق قیصری مطرح کرده است که عقل، هم جزئی را می‌یابد و هم کلی را. عقل جزئی یاب، همان وهم است که عقل ساقط است.
۳. درباره این انتقال و صعود معرفتی باید توضیحاتی ارائه شود. برای نمونه، یک تبیین این است که عقل صعود می‌کند و حقایق مجرد عقلی کلی را می‌بیند، حال یا از راه دور، یا از راه نزدیک. ملاصدرا توضیح داده است که امر مجرد عقلی دارای کلیت سعی است، اما مشاهده آن از دور، که حظ فیلسوف غیرعارف و خالی از شهود است، کلیت مفهومی به بار می‌آورد. اکنون به این توضیحات نیازی نداریم. تنها باید به این نکته توجه داشته باشیم که کلی‌یابی همراه است با انتقال از جزئی به کلی و رهاسازی ذات از جزئیت.

بنابراین عقل تحلیلی پس از طی مرحله اول، که انتزاع و افراز فرد بالذات است، باید مرحله دومی را آغاز کند که افراز است به همراه انتقال و صعود معرفتی. بنابراین کنش عقلی ویژه‌ای در کار است، با عنوان «کلی‌یابی».

اکنون می‌گوییم: عقل کلی‌یاب، همان عقل تحلیلی است که کنش کلی‌یابی دارد. این کنش عقلی و این عقل برای فلسفه بسیار دارای اهمیت است. فلسفه با مفاهیم کلی سروکار دارد، چه معقولات اول و چه معقولات ثانی فلسفی.

عقل شبیه‌ساز

در این بحث‌ها به این عقل چندان احتیاجی نداریم، بنابراین توضیح کوتاهی را درباره آن کافی می‌دانیم. عناوین دیگری مانند «عقل برابر‌ساز» و «عقل ضبط‌کننده» را هم می‌توان به آن داد. هرچه را که در شهود می‌یابیم، می‌توانیم از آن نمونه‌ای بسازیم و در حافظه خود نگاه داریم. برای نمونه از صدای خوشی که شنیده‌ایم، یا درد خاصی که کشیده‌ایم، صورتی در حافظه داریم که یادآور همان شهود حسی خاص است. به بیانی دیگر، بدون هیچ تحلیل و انتزاعی، تصویری از شهودات خود در اختیار داریم. در اینجا می‌گوییم کنش عقلی ویژه‌ای در کار است که مشهودات را شبیه‌سازی می‌کند و تصویری از آنها در خزانه حافظه نگاه می‌دارد. ملاصدرا از این فرایند تعبیر به «انشاء» می‌کند. این شبیه‌سازی و ضبط صورت، در فضای علم حصولی روی می‌دهد.

عقل توصیفی

درباره عقل توصیفی توضیحاتی داده‌ایم. عقل توصیفی امری را که در ورای اوست، گزارش می‌کند. کار عقل توصیفی مبتنی بر فهم و مسبوق بر آن است، یا فهم شهودی و یا فهم عقلی. پس از اینکه عقل تحلیلی امور موجود در شهود را از هم باز می‌کند و تصورات بالفعل پدید می‌آورد، عقل توصیفی در فضای علم حصولی، برای گزارش از آنچه در فهم می‌گذرد، آن مفاهیم را به هم می‌پیوندد و تصدیق بالفعل پدید می‌آورد.